

سلسله مباحث خودشناسی

دوره ۱۹

محبت الاسلام حاج آقا نوروزی

۱۳۸۴

جلسه ۴۱ - دوره ۱۹ خودشناسی

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين سيما بقيه الله في الارضين و لعنت الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين، اللهم ارنا الحق حق حتى ناتبه و ارنا الباطل باطل حتى ناجتنبه و اجعلنا من الذين عرفوا انفسهم

بحث گذشته ما در ضرورت و نیاز به مربی گذشت و اینکه ما برای سیر و سلوک و حرکت در مسیر تکامل و به سوی خدا، گذشته از بحث‌های فقهی و رساله‌های عملیه، نیاز به مربی داریم. حال این مربی الهی دارای چه ویژگی‌هایی هست و ما او را از کجا بشناسیم؟ با بحث‌هایی که ما در گذشته داشتیم و ادامه می‌دهیم، دستورالعمل‌هایی که داریم، مثلاً اینکه خودستایی نکنید، خودخواه نباشید، این شامل حال همه می‌شود، اینطور نیست که ما به عنوان سالک باید خودخواه نباشیم ولی کسی که مربی ماست در مسیر، اگر خودخواهی و منیت و خودستایی داشته باشد مشکلی نیست. نه اینطور نیست. تمام اینها نشانه‌هایی می‌تواند باشد برای شناسایی و محک زدن اینکه چه کسی مسیر را طی کرده و صلاحیت مشاوره دادن و مربی‌گری و دستگیری را دارد و چه کسی ندارد. بنابراین اگر این بحث‌ها موجب شود که عقل ما رشد و شکوفایی پیدا کند و بالفعل شود، یعنی اینها بشود علمی که چراغ خاموش عقل ما را که ناخودآگاه است و بالقوه است، روشن کند و بالفعل کند و خودآگاه کند، این عقل خودش توانایی و قدرت شناسایی مربی را پیدا می‌کند. کسی که ادعا دارد و اهل ادعاست، نه صلاحیت ندارد دیگر همان حرف‌هایی است که گفتیم و کمی‌اش را امشب می‌گوئیم. این بحث‌ها تمامی ندارد، ما یک قانون کلی را به شما ارائه می‌کنیم و هرکسی باید سعی و تلاش کند که از این قانون کلی مصادیق و صغریات را بدست بیاورد و خودت باید بفهمی و نتیجه‌گیری در مورد موارد مصادیق با عقل خودت است. مواردی که مشکل تر است، با کثرت ممارست و مداومت با این مباحث درست می‌شود، یعنی به یک دوره بحث خودشناسی اکتفا نکنید. جوری عمل کنید که بعد از مدتی شکل این بحث‌ها بشوید. این شکلی فکر کنید. هرکجا هر حرفی می‌شنوید، سریع ذهنت بیاید و آن مطالبی را که شنیده و خوانده با آن چهارچوبی که ذهنت گرفته مقایسه کند و ببیند که در آن چارچوب قرار می‌گیرد یا نه، با این بحث‌ها مقایسه کند. ذهن شما ذهن خودشناسی شود. حضرت علی(ع) فرمودند، علم را فرا بگیرید ولو در چین باشد و هو علم معرفه النفس. شما خودت را پیدا کن، یک علم خودشناسی داریم و یک خود خودشناسی هست. یک معرفه النفس داریم و یک علم معرفه النفس. اگر خودت را شناختی که خوشا بحالت و از جهنم عبور کردی. اما اگر علم خودشناسی پیدا کردی با خود خودشناسی فرق دارد و این علم به شما کمک می‌کند تا در دنیا بتوانید دیگران را هم راهنمایی و دستگیری کنید و سؤالاتی که مطرح می‌شود، بتوانی پاسخ دهی. یک موقع یک کسی در صدد این نیست و می‌گوید ولش کن و به فکر خودت باش که این دو متنی دارد و یکی اش اشتباه است و انحرافی است. یک موقع شما می‌خواهی عالم ربانی و مربی الهی باشی و یک موقع می‌خواهی آدم خوبی باشی. اگر می‌خواهی آدم خوبی باشی، معرفه النفس کافی است، به هر شکلی و از هر جایی که باشد. اما اگر بخواهی مربی الهی هم باشی، در حد و محدوده خودت و هر جا که هستی، یک نحوه مدیریت هم داری و نمی‌توانی از این رها شوی، یعنی همه به نحوی لازم است که مربی باشند. مثلاً رابطه با همسر و فرزندان و تربیت آنها، اقل اقلش این است. نمی‌شود نسبت به اطرافیانت بی توجه باشی و باید یک رابطه‌ای برقرار کنی. جامعه امروز عصر ارتباطات است و اگر مجهز به علم نباشی نمی‌شود. خود این علم موضوعیت دارد. حضرت فرمودند اطلبوا العلم ولو بالسنین، فهو علم معرفه النفس و فیه معرفه الرب. در همان معرفت النفس، معرفت الرب هم هست، یعنی این علم مهم است و فرا بگیرید. خود معرفه النفس برای آخرت خوب است، اما الآن توی دنیا هستی و با مردم سروکار داری و در قبال اطرافت و مردم و هر چه در اطرافت و خارج از خودت هست و محیط اطرافت هست، وظایف و تکالیفی داری. امام زین العابدین(ع) در رساله حقوق ۵۲ حق را بیان می‌دارد، حقوق متعدد، شما که نمی‌توانی بگویی من کاری با اینها ندارم و باید رابطه‌ات را با اینها معلوم کنی و موضعت را در قبال اینها باید حساب شده باشد. کجا باید به حساب اینها برسی؟ همین جا، که چه باید بکنم و وظیفه من در قبال اینها چیست. این علم می‌خواهد. نمی‌توانی بگویی من خودم خوبم و کارم درست است و کاری به هیچ کس ندارم. مربی الهی کسی است که تمام این ویژگی‌هایی که گفتیم در او هست، از صفاتی که برای مؤمن و اهل یقین ذکر کردیم و ذکر خواهیم کرد. یکی از دستورالعمل‌هایی که باید به صورت یک کلیشه در بیاوریم و نصب العین خودمان کنیم و آیات و روایات ما پر از این دستورالعمل‌هاست، منتهی بیرون کشیدن اینها و زیر ذره‌بین گذاشتن اینها و مهم پنداشتن اینها، مهم است. یکی این است که وقتی در مقابل دیگران قرار می‌گیرید سعی کنید حالت طلبکار و متوقع نباشید. اینها ریزه کاری‌هایی است که کم کم روح ما را تصفیه می‌کند و خلق ما را اصلاح می‌کند و حب دنیا از دل ما خارج می‌شود و محبت خدا در دل و قلب ما وارد می‌شود. بدون این صفات غیرممکن است. محبت خدا در قلب کسی وارد شود. بدون این عملکردها معرفت خدا پیدا نمی‌شود و خدایی در کار نیست. آن کسی که همه وجودش طلبکاری و توقع از مردم و دیگران است، خودش را در جایگاه بالا و رفیعی می‌بیند و همه مردم را زیر دست و زیر پای خودش و کوچک و حقیر می‌بیند. این الشمس تکبر است. این الفاظ یک مقدار

برای ذهن ما عادی شده و وقتی تکبر می‌گوئیم نمی‌فهمیم یعنی چه. کوچکی و توافع کنید. پائین بیایید. طلبکار نباشید. همه خودتان را بدهکار دیگران بدانید و حق را به جانب دیگران بدهید. خیلی مهم است و خیلی سخت است. این خیلی مقام بالایی است و سخت است. برای خودت یک حق قائل نباش، این از مرحله بحث‌های فقهی بالاتر است. بگوید ما از نظر فقهی می‌توانیم حقم را بگیریم وقتی داریم، منافاتی با گرفتن حق فقهی نیست. منافاتی با گرفتن حق فقهی هم ندارد این بحث‌ها. شما از کسی کینه‌ای به دل نداشته باش. و به همه عشق بورز و همه را دوست باش. این هیچ منافاتی با بحث‌های فقهی ندارد. همه را بهتر از خودت بدان. اما منافاتی ندارد یا اینکه در ظاهر و مقام عمل یک عملکرد فقهی انجام دهی و کار را که باید انجام دهی، انجام دهی. در مورد امام حسین (ع) نقل شده که وقتی شمر آمد سر حضرت را از بدن جدا کند، دید شمشیر نمی‌برد. حضرت فرمود اینجا را پیامبر خدا بوسیده و دعا فرموده که هیچ خنجر این حنجره را نبرد. شمر حضرت را برگرداند و از پشت سر حضرت را برد، قبل از اتمام کار دید لب‌های حضرت تکان می‌خورد و دارند می‌گویند خدایا اینها نمی‌دانند که من که هستم و از گناه اینها بگذر. قرآن چه فرمود؟ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَلَهُ أَشْدَاءُ عَلَى الْكَفَّارِ رَحْمَاءُ بَيْنَهُمْ. در مقام ظاهر و بیرون و عمل، شدت عمل دارند و رحمت ندارند با کفار محارب و می‌جنگند و این ارتباطی با قلبشان ندارد و اگر پرسند چرا می‌جنگی می‌گویند از بس دوستش دارم. یک مثالی در صرف و نحو هست که می‌گویند ضَرْبَتُهُ لِتَأْدِيبٍ، یا ضَرْبَتُهُ تَأْدِيباً، برای اینکه ادب شود زدم. نمی‌گوید که می‌خواهم دلم خنک شود و عقده دلم خالی شود، یک تشخیصی دارم و یک هدفی دارم که هدایت است و می‌خواهم به آن برسم. هدفم دستگیری و دلسوزی است. النبی اُولی بالمَدَنِینِ من انفسِهِمْ. پیامبر از شما نسبت به خودتان سزاوارتر است. یعنی شما را از خودتان بیشتر دوست دارد. من کنت مولی فهذا علی مولی، چطور پیامبر شما را بیشتر از خودتان دوست داشت، امیرالمؤمنین هم مثل پیامبر است و همان رابطه‌ای که اگر ولایت به معنای دوستی باشد، همان رابطه دوستی که با پیامبر داشتید، با امیرالمؤمنین داشته باشید. همان اعتقادی که به پیامبر داشتید را به امیرالمؤمنین داشته باشید و فرقی ندارد. مفهوم این کلام این می‌شود، فلذا لازم نیست معنای ولایت را به سرپرستی و مدیریت و حکومت برگردانیم، به همان معنای دوستی هم که باشد، همان نتیجه گرفته می‌شود. همان دوستی، اما کدام دوستی؟ همانطور که پیامبر را دوست داشتید. انا و علی ابوا هذه الأمة. من و علی دو پدر امتیم. رابطه دوستی و پدر و فرزند چه نوع رابطه‌ای است. از من و شما، ما را بیشتر دوست دارد. یا من سبقت رَحْمَتَهُ غَضَبَهُ. یعنی چه؟ رحمت از غضب سبقت گرفته. یعنی غضبش تحت تأثیر رحمتش است. چرا غضب کرده؟ چون دوست دارد. در زیارت عاشورا می‌خوانیم، انی سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم. نه عدو، من در جنگم با کسی که با شما بجنگد و با کسی که با شما نمی‌جنگد من هم در صلحم. اما با کسی که می‌جنگم کینه در دل ندارم. کسی که ذره‌ای کینه در دلش باشد، اهل بهشت نیست، ذره‌ای حسد هست، امکان ندارد وارد در بهشت شود. اصلاً آتش جهنم همین کینه و حسد و نتوانستن دیدن است. نمی‌توانیم ببینیم، اینها جهنم است. آن لحظه‌ای که از کسی کینه داری، داری در آتش جهنم می‌سوزی و متوجه نیستی. حالا مراجعه کنید به روایات و روایات اینها را پیدا کنید و توضیحاتش را از روایات و نهج البلاغه و سایر کتب پیدا کنید.

اهل توقع نباشید. منفعت طلبی نکنید، خیرخواه باشید، همه اینها یک چیز می‌خواهد بگوید. خیرخواه بودن یعنی همان نصیحت، دیگران را نصیحت کنید، یعنی خیرخواه او باشید. دیگران را نصیحت کنید آیا یعنی کاری کنید که به نفع شما و آنجور که شما می‌خواهی عمل کند؟ خیر. منفعت او را در نظر بگیر. آیا می‌شود منفعت دیگران را در نظر بگیر و اهل گذشت و فداکاری نباشی و کسی که حاضر به گذشت از حق خودش نیست، نمی‌تواند منفعت دیگران را در نظر بگیرد. درحالی که حق با توست عذرخواهی کن و بگو من اشتباه کردم، حق با شماست، بعد ببین مردم هدایت می‌شوند یا نه، ما می‌خواهیم مردم را هدایت کنیم و فکر می‌کنیم هدایت دست ماست، خدا به پیامبرش هم گفت هدایت دست تو نیست، آنک لا تهدي من اجبت، تو نمی‌توانی آن کسی را که دوست داری هدایت کنی. معیارش وارونه است و چشمی و ظاهری و دنیایی نیست و فکر کنی آنچه می‌بینی درست است، نه، غصوا احبارکم ترون العجائب. چشمانت را ببند تا عجائب خلقت و اسرار را ببینی و بفهمی. خیلی از معیارها، وارونه است. فلذا از اسرار است.

بگذار تا بمیرد در عین خودپرستی

با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی

اهل ادعاست و اهل خودپرستی است، خبر خودش و منافع خودش و دنیای خودش و نفس شیطانی‌اش هیچ چیز نمی‌بیند و نمی‌خواهد ببیند. شما چه می‌خواهی به او نشان دهی و بگویی؟! جز آنچه چشم سرش می‌بیند هیچ چیز نمی‌بیند. تازه تو می‌گویی چشم سرت را ببند! چقدر جوان‌ها که برای ازدواج مبتلا به خطا و اشتباه شدند چون چشمشان را زیادی باز کردند، دید و فکر کرد خوب است، ازدواج کرد و جهنم درست شد برایش و بیچاره شد. آنهایی که چشمشان را بستند و خوب گوش کردند و حواسشان را جمع کردند و جوانب و اطراف را سنجیدند که اهل تقوا و ایمان هست یا نه، عفت و پاکدامنی دارد یا نه، اینها را دقت کردند. با یک معیارهای وارونه. نه اینکه ظاهر را توجه نکردند، بلکه این دید ظاهری قلب آنها را پر نکرد. این مهم است. اینها خوشبخت و سعادتمند شدند و از همین عالم وارد در بهشت شدند. شما یک زندگی پیدا نمی‌کنی که در آن زن یا مرد اهل گذشت نباشند و از زندگی لذت ببرند و اگر هر دو من باشند و بگویند من و نیم من نباشند و نگویند هر چه تو بگویی، شیطان می‌آید، می‌گوید زن ذلیل شدی؟! هر چه زنت

بگویند می‌گویی چشم؟! یعنی چه؟! اگر خلاف شرع گفت چه؟! دروغ می‌گویند، کجا همه‌اش خلاف شرع می‌گویند؟! تو راست می‌گویی که به خاطر خدا و حفظ دین خدا، حرف همسرت را گوش نمی‌دهی؟! یا نه سلیقه‌ات با او نمی‌خواند و می‌خواهی سلیقه شخصی‌ات را تحمیل کنی. بحث فقهی نیست و حرام نیست، بلکه شما تا روز قیامت آدم نمی‌شوید.

در خاک بیلقان برسیدم به زاهدی
گفتم مرا به تربیت از جهل پاک کن
گفتا برو چو خاک تحمل کن ای فقیه
یا هرچه خوانده‌ای همه در زیر خاک کن

چو خاک عمل کن، اینها همه‌اش روایت است. درس خواندی؟ اما اینجا که رسیدی درس آدمیت است، آنها درس‌های دیگر است حتی فقه و اصول و عرفان، درس آدمیت نیست. در عرفان اگر ذکر ورود بگویند، آیا درست می‌شود؟! با آن ذکر و آن ورد. و الا حقیقت ذکر هست. قرآن و پیامبر ذکر است. با این ذکر درست می‌شود. با ذکر که خدا بدهد، نه ذکر که شیطان بدهد. تا چقدر تحمل داری، تحمل چه؟ تحمل ظلم و فشار و زور و ناحق. ناحق بگویند و تحمل کنی. بهت زور بگویند و تحمل کنی، دشمنش نشوی. در بیرون و در عمل باید گاهی شدت عمل به خرج بدهی، اما دشمن او نشود از لجت با او نجنگ، دوستش داشته باش و بجنگ. خیلی سخت است. ماجرای حضرت امیر(ع) و عبود که آب دهان به صورت حضرت انداخت. حضرت پا شد تا اشتباه نشود که به خاطر این جنگید که حرص و لجش گرفته. نه، ملاک و معیار دیگری دارد. اگر بگویند که ما اگر لجمان نگیریم که اصلاً نمی‌توانیم بجنگیم، این درست است، ما الآن این هستیم، اما به این معنی نیست که همین جا درست است و باید بمانیم، کم کم باید بیاییم بالا و آخرش اینجا نیست و یواش یواش باید از اینجا حرکت کنیم. همین مقدار کافی است که بدانیم آخر خط و آخر کار نیستیم. جاهایی است که شما باید همین جوری باشی و راه دیگری نداریم و در دستورات هم آمده، چون نمی‌توانی وظایفت را تعطیل کنی. اگر دیدی یک جایی واجب نیست که بجنگی، یک موقع حقی دارد از شما ساقط می‌شود که اگر نجنگی، از هستی ساقط می‌شوی، بگیر و وظیفه فقهی‌ات است و اگر بخواهی بجنگی باید با او لج کنی و حرصت بگیرد، پائینیم و ضعیفیم، عیبی ندارد، حرص بخور تا بتوانی آن کار و وظایف‌ات را انجام دهی. عاقل باشید، عاقل باشید، عاقل باشید. سرتان را پائین نیاورید. هر که از گرد راه رسید و گفت من مربی الهی‌ام قبول می‌کنی؟ عطر آن است که خود بگویند، ببین اصلاً بوی مربی الهی می‌دهد؟! مربی الهی بودن گفتنی و اعتباری نیست. اگر همه عالم جمع شوند و بگویند این شخص مربی الهی است اما وقتی شما با او روبه رو می‌شوید، هیچ بویی از مربی الهی بودن نمی‌شنوید، نیست. مربی الهی، مربی است. یعنی جای خودش را می‌شناسد و به وظیفه‌اش آنگونه که باید عمل می‌کند. کار او تربیت است. اگر دیدی کسی توانست شما را تربیت کند، خودش است. مگر هر کسی می‌تواند هدایت کند؟! مگر می‌شود حقایق عالم را هر کسی به هر کسی نشان دهد؟! اگر کسی پرده‌ها را از جلوی چشم شما کنار زد، خودش است، اما اگر گفت تو نمی‌بینی اما من می‌بینم، و می‌گویم اینجا روشن است و تو قبول کن، آیا این مربی و هدایتگر است و این هدایت است؟! حالا اسمش هر چه باشد باشد. مربی و حکیم و ... اسامی مختلف برای خودشان درست می‌کنند. با اسم که مربی، مربی نمی‌شود. و معرفه العالم بالعقل. نگاه کن، فهم و شعور داری. همه احتیاج به عالم داریم، ببین که به درد می‌خورد، اگر چند سال است که می‌روی ولی درد برطرف نشده و به درد تو نخورده چه فایده‌ای دارد؟! پس این عناوینی که داریم روی آنها بحث می‌کنیم، همه‌اش به یک نکته می‌رسند، باید به جایی برسی که از خود و نفس و شیطان در وجود ما خبری و اثری باقی نماند. پشت سرت حرف زدند، حق تو را خوردند، ناراحت می‌شوی و می‌گویند آل و بل می‌کنم و ... البته خوبه ایمان اینطوری هستند و بعضی‌ها که مثل سیب زمینی اند. حقشان را بخورند یا نخورند انگار نه انگار، به درد هیچی نمی‌خورند. آدم حسابی‌ها که عرضه دارند و کاری از شان برمی‌آید اینطوری اند و این بد نیست، بلکه بین راه است و هنوز به مقصد نرسیده است، باید طی شود راه. این خیلی بهتر از آن است که اصلاً رگ ندارد. باید با اراده باشد و غیرت و تعصب داشته باشد. منتهی این بین راه است و کار دارد تا به آنجا برسد که هم به وظیفه فقهی‌اش عمل کند، اشداء علی الکفار، رحماء بینهم، هم اینکه هیچ کس را به دل نگیرد و اهل لج و لجبازی نباشد و بهشتی باشد و از آتش‌های جهنم در وجودش خبری نباشد. دستورالعمل‌هایی برای رسیدن به همه این مقامات، چه کنیم؟ اتفاق کنید. احسان کنید. فکرتان و ذکرتان و همه هم و غم‌تان مشکلات دیگران باشد. این تیر خلاص است دیگر. که اگر کسی این تیر را شلیک کرد فاتحه شیطان خوانده شده و ضربه فنی است و اگر این فن را زدی، کار شیطان تمام است. برای دنیای خودت هیچی نخواه الا اینکه برای مقدمه باشد و برای دستگیری و احسان و کمک به دیگران، باشد. من اَصْبَحَ و لَمْ يَهْتَمْ بِأَمْرِ الْمُسْلِمِينَ و لیس بمسلم. این اسلام همان اسلام واقعی است. یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السّلم کافه. وارد شوید در عالم تسلیم، «هر که غم دین برگزید باقی غم‌ها خدا از روی برید» یعنی بهشت. برای خودت دیگر مهم نیست چه پیش می‌آید و چه جوری دنیا می‌گذرد و چه خوردی چه پوشیدی و ... چقدر بعضی‌ها غصه می‌خورند و چقدر بهشان سخت می‌گذرد، دائم فکر می‌کنند چه کنند که بدبخت و بیچاره نشوند و دنیای بهتر داشته باشند، اصلاً فکر نمی‌کنند که چه کمتر که بیشتر خدمت کنند و بیشتر دستگیری کنند. از احسان و نیکوکاری و اتفاق و کمک به دیگران و ... چقدر روایت داریم؟! اصلاً غیر اینها مگر چیز دیگری داریم؟ چرا درس می‌خوانی؟ می‌خواهم مفید باشم. همه‌اش خداست و منی در کار نیست. می‌خواهم خودم را خرج و وقف دیگران کنم. دوست دارم شمع باشم در دل شب‌ها بسوزم روشنی بخشم به جمعی و خودم تنها بسوزم. خودم تنها بسوزم. این است سر رسیدن به مقام لقاء خدا و عالم

یقین. احسان، احسان، احسان. کسی که رابطه‌اش را با شما قطعی کرده، صل من قطعک. چشم دیدن شما را ندارد، به او احسان کن. اگر یکی از این کارها کرده باشی، شما از اولیاء خدایی. خیلی مهم است. همه مردم، هر غمی دارند، غمشان غم شما و هیچ کس غم شما را نخورد و همه غمشان و درد دلشان پیش شما باشد، درد دل دنیا و غم و غصه دنیا، اگر اینجور بودی دیگر غم و غصه ای برایت نمی‌ماند، هیچی نمی‌ماند. آتش می‌زنی به شیطان و هستی شیطان.

رو غم دین برگزین هرکو غم دین برگزید

باقی غم‌ها خدا از وی برید، این بحث تمامی ندارد. اگر موشکافی کنیم در خلیات و خودمان و نفسمان، همه ما ادعای خدایی داریم و یک پله هم پائین‌ترند. چقدر تلاش می‌کنی تا روزی دنیایت را تأمین کنی؟! وقتی داری دنبال تأمین روزی دنیا می‌روی، فکرت این است که اگر نیروی خبری نیست و بروی خبری هست. یعنی رازق خودم، خودم هستم. انا ربکم الأعلى. اگر من تلاش نکنم تا روزی زن و بچه را بدست بیاورم، آنها گرسنه می‌مانند. روزی خودت و دیگران را خودت رازقش می‌دانی. این همان انا ربکم الأعلى است و اینجاست که احتیاج به موسی دارد تا بیاید و ما را آدم کند و چشم ما را باز کند. نه اینکه هرچه من بگویم بگو چشم، بلکه گاهی اینطوری است که ما باید طبق تشخیص و دستور و نظر کارشناسی عمل کنیم، در بابت تقلید، اما چشم ما را باید باز کند. آن کسی که باز کرد، مربی است. وگرنه با گفتن نیست که بگوید من مربی‌ام. فرق بین مربی معصوم و غیرمعصوم را یادتان نرود و غیر معصوم مثل معصوم برخورد نکنید. می‌روی زیارت امام رضا(ع) عقب عقب برمی‌گردی و پشتت را به حضرت نمی‌کنی، موقع نماز هم پشتت به حضرت نمی‌کنی. با غیرمعصوم اینطوری برخورد نکن. اگر هم اینطور برخورد کردی و دیدی او هیچ چیز نگفت و نگفت چرا چنین می‌کنی؟ مگر من که هستم؟ چرا دولاً می‌شوی؟ اینها دکان و دستگاه است. کاری نکنید که به جایی برسید. حیل‌های شیطان را بشناسید و دست شیطان را از پشت ببندید که تکان نتواند بخورد. برای اینکه به اینجا برسی باید درس بخوانی و زحمت بکشی. راهی را طی کنید که بی‌نیاز از غیرشوی. چنین کسی که گفتم، پیدا کردنش سخت است و کم هستند، پس زودتر خودت مسیر را برو و مربی شود زودتر، زودتر توی مسیری قرار بگیر که نیازت تا آنجا که ممکن است کمتر شود. قوانین و قواعد و شاه کلیدها را به دست بیاور و خودت قفل‌ها را باز کن تا احتیاج نداشته باشی به کسی اعتماد کنی و چشم‌هایت بسته باشد و دستت را توی دست کسی بگذاری تا تو را ببرد و عصاکش بخواهی. زودتر مسیر بینایی را و هدایت را طی کنید تا از دولاً بودن شما کسی سوء استفاده نکند. بعضی پالان دستشان است و تا ببینند کسی دولاًست می‌پرند و سوارش می‌شوند.

شرح این هجران و این خون جگر
این زمان بگذار تا وقت دگر
گر نویسم شرح آن بی حد شود
مثنوی هفتاد من کاغذ شود

بی‌خودی خودتان و ما را هم خسته نکنید، اگر می‌خواهد دولا شوید، بروید. اگر هم می‌خواهید صاف بروی، حواستان باشد که پالان دستتان نباشد. هر دو تایش هست. هم شیطان سوارت نشود و هم شما سوار کسی نشوید و یعنی شیطان نشوید. خیلی سخت است. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمایند، در نهج البلاغه هر دو طرف، نه دولا شو که شیطان سوارت شود و نه سوار دیگران شو.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين